

تازگیها خریدهام (ولابد بهمین جهت بوده که بذهنم مانوس بوده) ولی بعد هرچه دوباره در تدوین گشتم نام این کتاب را مجدداً نیافتم. معلوم میشود جائی پس از یأس از یافتن نام آن آنرا شاید یادداشت نکرده بوده‌ام یا اگر هم کرده‌ام در واسط کتاب بوده است نه در پشت کتاب. باری اگر دوباره پیدا شد اینجا الحاق شود، ان شاء الله.

پیدا شد الحمدلله (در 12.4.38)، درص ۲۶۷ آن کتاب [یعنی تدوین] است.

– انظر أيضاً تذكرة النوادر ص ۱۲۳ وملاحظتنا عليها بالهامش.

– حاجی خلیفه فی «اخبار عقلاء المجانین» وهامش ص ۱۲۵ ج ۲.

– درص ۴۲۹ از تدوین باز اسمی از مؤلف عقلاء المجانین یعنی ابوالقاسم بن

حبيب المفسر برده بدون تسمیة اصل کتاب.

علاءالدوله‌های همدان:

[ورق^b ۳۰۰] «وهم از فرزندان امیر المؤمنین حسن بن علی جماعتی پاسبان ابوالقاسم

بطحای همدان آمدند و مقام ساختند و املاک خریدند و شریف ابو عبدالله الثانی (؟)

بود آنک قلع و عمارتها کرده است و ابوالفضل پسر ابوالحسین بود و از دختر صاحب

کافی اسمعیل بن عباد و امیر سید مرتضی ابوهاشم زید پسر ابوالفضل بود از دختر

ابوعیسی شادی بن محمد و جمله سادات همدان ازین نسب‌اند و امیر سید ابوهاشم را

و فرزندان او را آثارها بسیارست در دولت آل سلجوق و نسب ایشان همچنین است:

المرتضی ابوهشم – زید بن الرضا ابی الحسین بن الزکی ابی الحسین علی بن النقی (؟)

ابی عبدالله الحسین بن الرمش (؟) ابی الحسین علی بن عبدالله الحسین (کذا؟) بن ابی المحمد

(کذا؟) الحسن بن ابی الحسن زید بن ابی محمد بن ... بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام و از ابن عمان امیر سید ابوهاشم و برادرانش جماعتی باصفهان مقام گرفتند

بدردی (کذا) علاءالدین سیدی از آن جماعت است (ورق^a 301) و تربتهای همه

باصفهان و همدان است، (مجموع التواریخ ورق^b 300 – 301^a).

|| همه سادات حسنی بوده‌اند و تقریباً همه از ملوک همدان بوده‌اند .

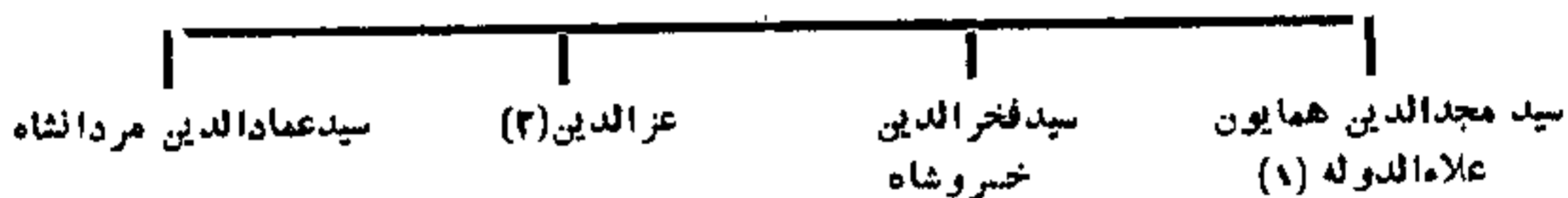
سید ابوهاشم علاءالدوله ضریب حسنی رئیس همدان

(ظ)

[سید] مجدالدین العلوی رئیس همدان (۱۱۹:۱۱۹)

(ظ)

امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه



|| مجدالدین علوی : رئیس همدان که در سنه ۵۵۵ سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی را امراء او در منزل او در همدان محبوس و پس از آن مقتول نمودند (ابن الاثیر ۱۱۹:۱۱۹) با احتمال قوی باید پسر ابوهاشم ضریب باشد .

علک (۳):

در اسامی آباء کسی (ابن الاثیر ۱۰:۸۳ س ۲)

۱- که ظاهراً بل‌قطعاً جانشین پدر بوده در ریاست ، و بتصریح راحة‌الصدور در شنبه ۵۹۴ در حیات بوده است ۳۶۷ ، ۳۸۱ ، ۳۹۷ . در حدود ۵۸۸ سلطان طغرل‌اخیر اورا بتهمت اینکه « در غیبت سلطان بامطربی زلیخانام که از معشوقگان سلطان بود عسرت کرده بود... بگرفت و پانصد هزار دینار زر سرخ... بدیوان سلطان گزارد و سلطان اورا اسیروار بقلعه قزوین (= ظ فرزین) فرستاد (راحة‌الصدور ص ۳۶۷) و در سنه ۵۹۲ اورا در ری بدست میاجق محبوس مییابیم (ص ۳۸۱) و در سال ۵۹۴ (۲۰ رجب) اورا در همدان مییابیم که فرمان [تکش] خوارزمشاه را در حضور او و ائمه همدان بنصب میاجق بحکومت عراق از جانب خوارزمشاه مزبور خوانده‌اند (ص ۳۹۷) .

۲- (= تصحیف فخر دین ظاظ) راحة‌الصدور ص ۳۵۵ لاغیر .

۳- نگاه کنید بص ۱۰۲ از همین جلد یادداشت‌های قزوینی . (۱.۱)

|| از طراز حَمَك (= محمدك) و حَسَك [از اجداد شیخ منتجب الدین] (= حَسَنَك).
|| استطراداً سبکی ۱۱۳:۳ .

علکان^(۱):

در جزو اسامی اجداد ابن ماکولا (ابن تغری بردی ۵: ۱۱۵) .

|| از طراز حَمَكَن .

|| مسدد بن محمد بن علکان (سبکی ج ۴ ص ۱۹) .

|| النجوم الزاهرة (۵: ۵۸) .

|| از اسامی رجال بوده است، از جمله در مجالس المؤمنین^b [۱۰۸] (نقل از ص

غلاف) - ذکر کسی موسوم بابو عبدالله محمد بن علکان غواص نیشابوری لیشی جنیدی صاحب «رساله فرهنگ» در ورق ۱۰۸ آن کتاب آمده است .

علویین :

38. 12. 29 - که در جراید فرانسه در این سنین اواخر بسیار صحبت از ایشان

(در موقع صحبت از اهالی سوریه) میشود و من تاکنون هیچ نمیدانستم که مراد از این

اصطلاح جدید چیست امشب در الفتح خواندم که مراد از این اصطلاح همان «نصیریة»

معروف که قسمتی از علی اللهبان شامات اند میباشد که بعد از استیلاء فرانسه بر سوریه

ایشان خود را باین اسم و عنوان مسّی ساخته اند بواسطه اغراق ایشان در محبت علی (ع)

[ولابد نیز فراراً از تسمیه نصیریة که معنی آن بسیار معروف و معلوم همه کس هست و

همه کس جز خود آنها و شاید نیز سایر غلاة آنها را دشمن دارند و اختفاء در تحت

حجاب این اصطلاح جدید و عنوان غیر معروف که هیچکس مثل من در عرض این چند

سال اخیر تا امشب از حاق مفهوم آن ابدأ اطلاعی ندارد] (الفتح نمره ۶۳۲ مورخه

۲۳ شوال ۱۳۵۷) .

۱ - نگاه کنید بص ۱۰۲ از همین جلد یادداشت‌های قزوینی . (۱.۱.)

((علی بن ابوطالب)):

امضای منسوب بخود آن حضرت باین قسم در دو عهدنامه (فتوح البلدان ۶۰، ۶۶). آقای محمد حمیدالله حیدر آبادی نیز در ضمن بعضی خطوط بخط کوفی که بر روی تخته سنگی از جبل سلع (در شمالی مدینه که حضرت رسول در غزوه احزاب در پائین آن کوه خندق کند) عکس برداشته‌اند این عبارت را بمن نشان دادند که نوشته است: «و انا علی بن ابوطالب» و اسامی بعضی دیگر از صحابه نیز همه مصدر بکلمه «انا» در همان صخره محکوک است که آخرین آنها همان نام مذکور «علی بن ابوطالب» است، و ایشان گمان میکنند که این امضاها فی الواقع امضاهاى خود آن صحابه است که در حین غزوه خندق چون محصور و بیکار بوده‌اند و وقت برای ایشان طویل بنظر می‌آمده امضاهاى خود را برای یادگار در روی این صخره ملساء قائم بر صفا حاک کرده‌اند حاک بسیار کم عمقی، و این احتمال فی الواقع مستبعد نیست ولی دون اثباته و القطع به خرط القناد.

علی بن ابی منصور فرامرز:

ابی علاء ابو جعفر بن^(۱) [ز؟] کاکویه ارسلان خاتون دختر داود سلجوقی خواهر الب ارسلان را که زن خلیفه قائم بود پس از وفات قائم تزویج نمود در سنه ۴۶۹ و عماد کاتب گوید ۵۲: «فاستبدلت عن القرشی دیلمیا و عن الامام امیا» (عماد ص ۵۲ و ابن الاثیر ۴۳: ۱۰) «و علی بن فرامرز بن علاء الدوله کشته شد [در سنه ۴۸۸] که قاتلش بود [عم بر کیارق و برادر ملک‌شاه که او نیز در جنک با بر کیارق در سنه مذکوره کشته شد] (مجموع التواریخ^b ۲۶۶).

در اواخر العراضه ص نیز گویا چیزی از این علی بن فرامرز منقول است. در تنمّه صوان الحکمه شرح حال کسی بعنوان فرامرز بن علی بن فرامرز مسطور است که باید پسر صاحب ترجمه باشد.

علی ذکره السلام :

«وهذا كقوله تعالى سبح اسم ربك فامر بتنزيه اسمه و اراد تنزيهه عما لا يليق به
لكنه ذكره الاسم تعظيماً له وهذا كما يقال صلوات الله على ذكر النبي صلى الله عليه وسلم»
(تنزيه القرآن عن المطاعن ٤).

عليق :

«عليق خيله» (نسوی ۱۲۹).

عمر صد و بیست سال :

(عمر طبیعی) آثار الباقیه ص ۷۹ ،

– توریة سفر تکوبن (VI ، 3) :

«Et l' Éternel dit:... les hommes ne sont que chair, leur jour donc
seront de six vingt ans.»

العونى (شاعر الشيعة) :

(12.3.39 – بمناسبت سؤال آقای سلیم نعیمی اعظمی).

از این شاعر شیعه که ابن شهر آشوب در مناقب بسیاری از اشعار او را نقل کرده
است ما فقط و فقط از دو مأخذ خبر داریم :

یکی معالم العلماء ابن شهر آشوب و مناقب او که ما هر دو را معاً یک مأخذ حساب
میکنیم، زیرا که مؤلف آن دو کتاب یک شخص است یعنی ابن شهر آشوب .
دوم انساب سمعانی .

اما معالم العلماء ابن شهر آشوب – عین عبارت او در تحت عنوان «المجاهرون من
شعراء اهل البيت» (ص ۱۳۵) از قرار ذیل است: «ابو محمد طلحة بن عبد الله بن محمد بن ابی عون
العتاب (كذا) المعروف بالعونى قد نظم اكثر المناقب و يتهمونه بالغلو» ، و در مناقب نیز

چنانکه گفتیم متفرق در تضعیف آن کتاب بسیاری از اشعار او را یا منسوب با او را نقل کرده است .

فروع این مأخذ، یعنی ابن شهر آشوب :

اول امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرآبادی ص ۴۷۸ و نصح : «طلحة بن عبدالله بن محمد بن ابی عون الفسانی المعروف، بالعونی ذکره ابن شهر آشوب فی شعرا اهل البيت عليهم السلام المجاهرين قال وقد نظم اكثر المناقب ويتهمون به بالغلو» و همچنین است بعینه در همان کتاب یعنی امل الآمل مطبوع در آخر رجال ابوعلی ص ۴۶ .

دوم تنقیح المقال مهقانی ج ۲ ص ۱۱۰ که ظاهراً بل قطعاً (که مایدل علیه قوله «فیما حکى عنه») عین عبارت مذکور در فوق را که اصلش از معالم العلماء است او ظاهراً بل قطعاً از امل الآمل نقل کرده است که او از معالم العلماء نقل کرده نه اینکه مستقیماً از معالم العلماء نقل کرده باشد .

سوم مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۱۰ ص در عنوان مرانی حسین ع مبلغی از اشعار عونی «را» نقلاً از مناقب ابن شهر آشوب باسم و رسم نقل کرده است .
تنبیه : جمیع یا اغلب اشعار عونی مذکوره در مناقب ابن شهر آشوب را آقای سلیم النعمی الاعظمی از جوانان محصل بغداد که رساله امتحانیه راجع بشعراء شیعه جمع میکند از روی مناقب تتبع نموده و همه را در فصلی جمع کرده و بمن نشان داد .

مأخذ دوم که گفتیم ذکرى از عونی نموده و بکلی مأخذ جداگانه مستقلی است از ابن شهر آشوب و ابدأ هیچکدام ربطی بدیگری ندارند و هیچکدام از دیگری ظاهراً ابدأ نقل نکرده اند و ابدأ از يك مأخذ مشترك هم ظاهراً نقل نکرده اند سه معانی است در انساب ص ۴۰۲^b و نصح : «العونی بفتح العين المهملة وسكون الواو وفي آخرها النون هذه النسبة الى عون والمشهور بالانتساب اليه العونی الشاعر وكان شاعر الشيعة و ذکر الصحابه و تلبهم فی قصيدة له ذکر فيهم ما هو لائق به لاهم والله تعالى يكافيه ويرضى عنهم و اول هذه القصيدة ليس الوقوف على الاطلال من شاني، سمعت [ان؟] عمر بن عبدالعزیز

لما بلغه عنه نسب [= سب؟] الصحابة امر حتى ضرب بالعمود بالمدينة فمات فيه» انتهى و کماتری اولاً سمعانی اسم اورا و نسب اورا و نسبت «غسانی» یا «عتابی» را ابدأ بدست نداده و ثانیاً عصر اورا در عصر عمر بن عبدالعزیز (اموی)، اگر فی الواقع چنانکه متبادر از ظاهر عبارت اوست مقصود او همان عمر بن عبدالعزیز معروف باشد) فرض کرده است و با فحص شدید بلیغ عمیق دقیق در جمیع کتب تواریخ و رجال و ادب و شعر مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه ذکری دیگر از ابن عون در هیچ کتابی دیگر غیر دو مؤلف اصلی سابق الذکر یعنی ابن شهر آشوب و سمعانی نیافتم و احتمال بسیار بسیار قوی می رود که سمعانی در نسبت قتل او ب ضرب عمر بن عبدالعزیز اورا یعنی در نتیجه در نسبت دادن عصر اورا بعصر عمر بن عبدالعزیز سهو کرده باشد و شاید با احتمال قوی بقرینه اسم جدش «محمد بن ابی عون» از اولاد محمد بن ابی عون که وزیر مستعین یا معتز یا هردو بود در حدود سنه ۲۵۳ الی ۲۵۶ و شاید نیز پیش از آن و بعد از آن و ذکر او در تاریخ طبری و ابن الاثیر در همان موقعا و نیز در ضمن اخبار صاحب الزنج که محمد بن ابی عون مذکور یکی از سرداران خلیفه معاصر او که او را بجنک او فرستاده بود بسیار بسیار آمده بخصوص در تاریخ طبری .

باری با احتمال قوی بقرینه اسم جدش «محمد بن ابی عون» ابن عونى شاعر نواده محمد بن ابی عون مذکور از امرای و وزراء مستعین یا معتز یا هردو بوده است و بنا بر این عصر او بسیار متأخر از آن موقعی خواهد شد که سمعانی فرض کرده است، یعنی قریب صد و پنجاه الی دویست سال کما بیش مؤخرتر از عهد عمر بن عبدالعزیز خواهد شد . این فقرات را عجالاً برای یادداشت اینجا قید کردم تا اگر بعدها چیزی راجع باو علاوه بر ماسبق پیدا شد بر آن علاوه شود .

بعد کنجکوی مرا بر آن داشت که جمیع مناقب ابن شهر آشوب را تتبع کردم و جمیع مواردی که اشعاری از او در آن ذکر شده در پشت آن یادداشت کردم، از این تتبع الحمد لله بر من واضح شد که آنچه سمعانی گفته که در عصر عمر بن عبدالعزیز

وفات کرده بکلی من جمیع الوجوه باطل و خطای صرف و محال واضح است چه او را اشعاری است در مرتبه حضرت صادق (ج ۲ ص) متوفی در سنه ۱۴۸ و در اشاره بتولیت مأمون حضرت رضا را بولایتعهد (۲:) و نیز او را اشعاری است که در آنها تصریح باسامی ائمه اثناعشر و القاب و سایر مشخصات آنها کرده با اسم و رسم (ج ۱ ص) . پس واضح و بدیهی است که وی بعد از عصر ائمه میزیسته، یعنی بعد از حدود ۲۶۶ که سال غیبت صغرای مهدی ع منتظر است . پس با در هوا بودن حرف سمعانی از اوضح - الواضحات است و بدیهی ترین بدیهیات شد بحمدالله .

احتمال بسیار قوی می رود بقرینه اسم جد بلاواسطه او «محمد بن ابی عون» که وی نواده محمد بن ابی عون مشهور در تاریخ که یکی از عمال و قواد مستعین و معتز و مهتدی بوده و ذکر او در حوادث سنوات ۲۵۱ الی ۲۵۵ و مخصوصاً در اوایل اخبار صاحب الزنج در تاریخ طبری و ابن الاثیر . مخصوصاً تاریخ اولی بسیار آمده (رجوع بفهرست آن ص ۵۲۵ که قریب ۱۹ مرتبه ذکر اسم او آنجا شده) باشد و بنا بر این او یعنی عونى از رجال اوایل یا اواسط قرن رابع خواهد بود یعنی از حدود ۳۰۰ بعد یا اندکی پیش و پس .

رجوع نیز بسواد مکتوب جوابیه باقائى سلیم النعمی الاعظمی مورخه ۱۴ مارس ۱۹۳۹ .

حرف «غ»

غ

غافقی :

از علماء اندلس صاحب کتابی در ادویة مفردة (ابن ابی اصیبعه ج ۲ : ۵۳ ، و استطراداً در ۱۳۳) .

اینروزها نام غافقی را در جای دیگر هم - گویا در نوشته‌جات خودم - دیده‌ام ولی امروز هر چه گشتم پیدا نکردم، اگر وقتی پیدا شد اینجا قید شود.

| «منتخب الغافقی» فی الادویة المفردة التي استعان بها كثيراً ابن البيطار، والمنتخب هو ابن العبري المعروف صاحب مختصر الدول، ۲۸۸ ورقة فتوغرافية « (فهرست سرکیس ۱۹۲۷ ص ۴۴ و فهرست سرکیس ۱۹۲۸ ص ۵۳) ولی این اخیر باید چاپ دیگری باشد.

غز نویان :

- | | |
|-----|---|
| ۳۸۷ | وفات سبکتکین در شعبان سنه |
| ۳۸۹ | نشستن امیر [سلطان] محمود بر تخت سلطنت [رسماً] ذی القعدة |
| ۴۲۱ | وفات امیر [سلطان] محمود ۲۳ ربیع الثانی |
| ۴۲۱ | جلوس امیر محمد بن محمود |
| ۴۲۱ | خلع او و جلوس مسعود بن محمود در شوال |
| ۴۲۱ | شورش لشکر محمد بر او و خلع او در ۳ شوال |
| ۴۲۱ | |
| ۴۲۲ | ورود او بغز نه ۸ جمادی الاخره |
| ۴۳۱ | هزیمت فاحش او از تر کمانان سلجوقی بدندانقان ۸ رمضان |
| ۴۳۲ | خلع لشکر مسعود و نصب برادرش محمد رادر ۱۳ ربیع الثانی (ابن الاثیر) |

ابن الاثیر
۹: ۱۶۶-۱۶۷

۴۳۲ قتل مسعود ۱۱ جمادی الاولی

جلوس ثانوی محمد و قتل او بدست مودود بن مسعود ، چند ماهی بعد

۴۳۲ [اینجا زین الاخبار تمام میشود قسمت چاپی آن]

۴۴۱ وفات مودود بن مسعود بن محمود در ۲۰ رجب (ثر و طب)

جلوس محمد بن مودود و عم او علی بی مسعود بشرکت یایکی

متعاقب دیگری و خلع آنها و بیعت مردم با عبدالرشید بن

۴۴۱ مسعود پس از دو ماه (ثر و طب)

قتل عبدالرشید بن مسعود بن محمود مذکور بدست طغرل کافر نعمت

در سنه ۴۴۴ (ثر) . « طب » صریحاً تاریخ این واقعه را بدست نمیدهد ؛

ولی چون جلوس فرخزاد را پس از قید طغرل کافر نعمت (که مدت سلطنت

کوتاه او ۴۰ روز بیش نبود) در سنه ۴۴۳ مینویسد ، پس بالتبع وبالطبع

قتل عبدالرشید نیز در سنه ۴۴۳ خواهد بود بعقیده او و کذاک

۴۴۳ در زبدة التواریخ طبع جدید ص ۱۵

جلوس فرخزاد بن مسعود بن محمود (بعقیده ابن الاثیر و بعقیده « طب »

۴۴۴ و زبدة التواریخ ص ۱۵ ذی القعدة ۴۴۳)

۴۵۱ وفات فرخزاد و جلوس برادرش ابراهیم ، دو شنبه ۱۹ صفر تاریخ بیهقی ۳۸۵

وفات ابراهیم بن مسعود بن محمود بقول ابن الاثیر (و بقول

۴۸۱ طب و گزیده سال ۴۹۲)

جلوس مسعود بن ابراهیم مذکور بقول ابن الاثیر همان سال

۴۸۱ (و بقول طب بمفهوم المواقعة^(۵) لاتصريحاً)

۵ - یعنی اینکه چون وفات ابراهیم را در ۴۹۲ مینویسد پس لابد جلوس پسرش

در همان سال خواهد شد و نیز تصریحاً گوید که مدت سلطنت او ۱۷ سال و وفات او در

۵۰۸ وفات مسعود مذکور بقول ابن الاثیر در سنه
(و بقول طب در سنه ۵۰۹)

۵۰۸ جلوس ارسلانشاه بن مذکور بقول ابن الاثیر در سنه
(و بقول طب در سنه ۵۰۹)

۵۱۲ وفات ارسلانشاه (یا قتل او بقول ابن الاثیر) در ج ۲ سنه
(و بقول طب در سنه ۵۱۱)

جلوس ابوالمظفر (لباب ۲ : ۲۷۵) بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم
در غزنه بمساعدت عسکری سلطان سنجر و فتح او غزنه را
و بردن او بهرامشاه را همراه خود بغزنه واجلاس او وی را
بر تخت سلطنت و فرار ارسلانشاه به هندوستان بقول ابن الاثیر
(۲۱۳: ۹) در ۲۰ شوال سنه ۵۱۰ ، (طب ابدأ تصریحی به تاریخ
جلوس او نمیکند) ولی چون ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۴۸
وفات بهرامشاه را در رجب این سال مینویسد و تصریح میکند
که مدت سلطنت او سی و شش سال بوده است از این فقره
صریحاً استنباط میشود که مبدأ حقیقی سلطنت بهرامشاه را
از وفات برادرش ارسلانشاه (جمادی الاخره ۵۱۲) ^(۱) [ج ۱۰ :
۲۱۴] میداند نه از اجلاس سنجر او را بنفسه بر تخت غزنه
در شوال ۵۱۰ یا چند روزی بعد از آن [۲۱۳ : ۱۰]

۵۱۲

۵۴۸ وفات بهرامشاه مذکور بقول ابن الاثیر در رجب ۵۴۸ کما مر ، و
طب ابدأ تصریحی بتاریخ وفات او نمیکند ، و گزیده ۵۴۴
مینویسد و آن غلط فاحش است ، رجوع بچهار مقاله و حواشی آن

- جلوس خسرو شاه بن بهرامشاه مذکور در سنه ۵۴۸ بقول ابن الاثير
 ۵۴۸ ودر سنه ۵۵۲^(۱) [۸۵:۱۱] بتصریح صریح طب درص ۲۵
- وفات خسرو شاه مذکور در رجب سنه ۵۵۵ بقول ابن الاثير ۱۱:۱۱۷
 و طب تصریحی بتاریخ وفات او نمیکند ولی همینهقدر گوید که
 ۵۵۹ مدت سلطنت او هفت سال بود (ص ۲۵) که لازمهاش ۵۵۹ میشود.
- جلوس خسرو ملك [یا ملکشاه - ابن الاثير ۱۱:۱۱۷] بن خسرو شاه
 مذکور در سنه ۵۵۵ بقول ابن الاثير (۱۱:۱۱۷)، طب تصریحی
 بتاریخ جلوس او نمیکند ولی چون وفات خسرو شاه را مستنبط
 کما مر در ۵۵۹ ذکر میکند پس جلوس پسرش خسرو ملك
 ۵۵۹ نیز لابد همان سال میشود.
- وفات خسرو ملك مذکور (یا بعبارة اصح قتل او) بتصریح طب
 در سنه ۵۹۸ بود، و ابن الاثير تا سنه ۵۵۹ (ج ۱۱:۱۳۷) ذکر
 از او میکند و بعد از این تاریخ اگر اعتماد بفهرست لیدن بکنیم
 ۵۹۸ دیگر اصلاً اسمی از او در ابن الاثير برده نشده است.

ابوالغمز هارون بن محمد الطبری:

- شاعر مداح اوایل دعای طبرستان،
 معجم الشعراء مرزبانی ص ۴۸۵ شرح حال مختصری از او دارد که در آنجا الطبری
 (بجای الطبری - ظ) چاپ شده.
- الفهرست ۱۶۶: «ابوالغمز هارون بن محمد کاتب الحسن بن زید خمسون ورقه».
- تاریخ ابن اسفندیار (متفرقه و بسیار مکرر).
- ظهیر الدین ص ۲۸۲ که غلطاً با املاء ابوالعمر و چاپ شده.

– تاریخ رویان از اولیاء اللہ آملی ص .

غایبی و ظاہری :

– «جہات و مملکت ظاہری» (حبیب السیر ۳: ۳: ۳۵۹) .

– «اموال و جہات غایبی» («»).

– «املاک و اسباب غایبی» («»).

حرف ((ف))

ف

فارسی [زبان-]:

نهی عمر مردم را از دانستن زبان فارسی . طبری گوید که وقتی که هرمان را نزد عمر آوردند تا مترجم بیاید چون مغیره بن شعبه که قدری فارسی میدانست واسطه ترجمه بین عمر و هرمان شد ، و بهتر نقل عین عبارت طبری است ، « کتب الی السری ... عن ابن عیسی قال کان الترجمان [ص ۲۵۶۰] یوم الهمرمان المغیره بن شعبه الی ان جاء المترجم و کان المغیره یفقه شیئاً من الفارسیة فقال عمر للمغیره قل له من ای ارض انت فقال المغیره از کدام ارضیه فقال مهرجائی ... و قال [عمر] للمغیره ما اراک بها حاذقا ما احسنها منکم احد الاخب و ماخب الادق ایاکم و ایاهما فانها تنقض الاعراب و اقبل زید [المترجم ظ] فکلمه و اخبر عمر بقوله و الهمرمان بقول عمر » (طبری I : ۲۵۵۹-۲۵۶۰).

رجوع نیز بوقعه نهانند در سنه ۲۰ یا ۲۱ در تحت اسم اسیندهان [در فهرست اسماء الامکنه پیدا میشود] در حکایت وایه خرد در همان جلد ظ .

فاطمین :

۲۹۶	مهدی، عبیدالله
۳۲۲	قائم، محمد
۳۳۴	منصور، اسماعیل
۳۴۱	معز، معد
۳۶۵	عزیز، نزار
۳۸۶	حاکم، المنصور
۴۱۱	ظاهر، علی
۴۲۷	مستنصر، معد

۴۸۷	مستعلی، احمد
۴۹۵	الآمر، المنصور
۵۲۴	الحافظ، عبدالمجید
۵۴۴ (یا ۵۴۳)	الظافر، اسمعیل
۵۴۶	الفائز، عیسی
۵۵۵	العاقد، عبد الله
۵۶۷	وفات او

فتوت :

– بستان السیاحه ص ۳۴۹ .

|| صبح الاعشى ۱۲ : ۲۷۴ بیعد .

|| شرح مفیدی از فتوت در حواشی جامع المختصر ابن الساعی نقلاً از ابن تیمیہ

ص ۳۵۹-۳۶۱ .

ابوالفتح رازی [کیا-]:

شرح بسیار بسیار خوبی از او در تجارب السلف که گوید اولین وزراء سلجوقیه است و قبل از عمیدالملک کندری بوده است ص ۲۶۰ که در جای دیگر هیچ یادم نیست دیده باشم ، و گویا هموست که در مافروخی با تجلیل زیاد از او نام میبرد و گویا همو باشد که مخدوم صاحب ویس و رامین است ، و در پشت جلد ۹-۱۰ ابن الاثیر هم همین امروز بعضی یادداشتها راجع باو کرده ام ، رجوع بآنها شود .

ابوالفتوح رازی :

14.7.38 - «تفسیر ابوالفتوح رازی دو جلدش بتوسط و در تحت نظر حاجی

میرزا کاظم آقای امام جمعه تبریزی پسر مرحوم حاجی میرزا یوسف آقای امام جمعه

ترجمه حالی است که برای او تاکنون دیده‌ام.

چاپ شد و بواسطه وفات مظفرالدین شاه در عهده تعویق ماند (عین عبارتی است که در دفتر «تذکره» ص ۳ نوشته‌ام و نمیدانم که بمن این حرف را زده بوده است).

|| تواریخ راجع بمقاله ابوالفتح رازی^(۱): شروع در اولین مسوده مقاله راجع بابوالفتح رازی از قراری که حالا (30.7.36) رجوع بمسودات خودم میکنم در 14.9.35 بوده است. و شروع بدومین مسوده یا اولین پاکنویس آن در 5.12.35، و شروع بآخرین پاکنویس قطعی نهائی در 25.2.36، و اتمام پاکنویس قطعی نهائی در 31.3.36 و ارسال آن بطهران در 11.4.36 و رویمرفته از 14.9.35 الی 11.4.36 قریب هفت ماه تمام تهیه مقاله مذکور از مسوده و پاکنویس و مراجعه و غیره طول کشیده است.

فخر رازی:

|| ماخذ شرح حال او

تدوین رافعی: ۱۴۲ - ۱۴۳ که معاصر او بوده و در قزوین در حال سفر خود او را

دیده بوده.

ابن الاثیر: ۱۲: ۱۳۳ - ۱۳۴ در حوادث سنه ۶۰۶ (دو سه سطر فقط).

در معجم الادباء و معجم البلدان، بدون ادعای استقصاء کامل، نیافتم.

آثار البلاد: ۲۵۲ - ۲۵۳.

لباب الالباب: که مؤلف آن معاصر او بوده در ج ۱ دو جا (ص و ر)

ذکر او استطراداً آمده و در موضع دوم قصیده با قافیه مشکل خاء ساکنه در مدح او مسطور است.

قفطی: ۲۹۱ - ۲۹۳.

ابن ابی اصیبه: ج ۲ ص ۲۳ - ۳۰ بهترین و مفصل‌ترین و شافی و کافی‌ترین

۱- این مقاله در انتهای جلد پنجم تفسیر ابوالفتح رازی چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی از صفحه ۶۱۵ تا ۶۵۶ بطبع رسیده است. (۱.۱).

مختصر الدول : ۴۱۸-۴۱۹ .

ابن خلکان : ج ۲ ص .

میزان الاعتدال : ج ص .

لسان المیزان : ج ۴ ص ۴۲۶-۴۲۹ (هر دو کتاب اخیر در باب فاء در عنوان «فخر»).

مفتاح السعاده : ج ۱ ص ۴۴۵-۴۵۱ .

روضات الجنات : ص .

الفوائد البهية : ص ۱۹۱-۱۹۳ (حاشیه و نیز متن، که در آنجا مبلغی از اولاد و احفاد او صحبت میکند) .

در حبیب السیر با فحص مستعجل در خوارزمشاهیان و در غوریان در جزو فضای معاصر ایشان نام او را نیافتم، شاید در جای دیگر داشته باشد .

در هیچ يك از ماخذ متقدمه نیافتم که او بخدمت تکش پیوسته باشد جز در ترجمه شهرزوری ج ۲ ص ۱۴۵-۱۴۸ که صریحاً در ص ۱۴۶ گوید وی بنزد علاء الدین تکش رفت و بمعلمی سلطان محمد پسرش منصوب شد و عین همین مطلب از تدوین رافعی که گوید در خدمت خوارزمشاه بری آمد و از احوال من از وزان تفتیش میکرد واضح میشود چه سلطان محمد خوارزمشاه (که ابن خلکان و غیره همه گفته اند فخر رازی بنزد او رفت و اسمی از پدرش تکش نبرده اند) ظاهراً بل قطعاً جز در ۶۱۴ بصفحات ری و در آن تاریخ فخر رازی هشت سال بوده که وفات یافته بوده (وفات او در ۶۰۶ بوده) و حال آنکه تکش سه چهار پنج مرتبه بری آمد . پس واضح میشود که مقصود رافعی از سلطان خوارزم تکش خوارزمشاه است نه پسرش محمد بالضرورة .

دائرة المعارف اسلام: ابدأ و اصلاً شرح حال او را ندارد .

در حبیب السیر عجالة تاکنون چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردم نیافته ام، ولی حکایت معروف او را با باطنی و اختیار او از آن بیعد از گفتن خلافاً للملاحده لعنهم الله یا خذلهم الله را بنقل از روضة الصفا در جزو ۴ از جلد ۲ ص ۷۸ در تاریخ اسماعیلیه دارد و گویا این فقره اصلش در جامع التواریخ باشد اگر من سهو نکرده باشم .

فرامین پادشاهان سلف:

- فرمان سلطان یعقوب بهادر آق قویونلو (فارسنامه ناصری ۱: ۸۰-۸۳).
- فرمان دربارۀ شیخ صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین اردبیلی (که عکسی از آن من دارم).
- فرمان شاه عباس ثانی در حق میرزا احمد نظام‌الدین جد اعلای صاحب فارسنامه ناصری (فارسنامه ۱: ۱۴۹-۱۵۰).
- رجوع نیز پیشت جلد ۲ منتظم ناصری که بعضی فرامین ملوک سلف را آنجا یادداشت کرده‌ام.
- فرمائی از شاه طهماسب در حق محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالم کرکی (مستدرک الوسائل ۳: ۴۳۲-۴۳۴).

فرج بعد از شدت:

ظاهراً تاریخ ترجمۀ فرج بعد از شدت بتوسط حسین بن اسعد بن حسین دهستانی مؤیدی مابین ۶۵۱-۶۶۳ بوده است، زیرا که از طرفی بتصریح مترجم در دیباچۀ وی این ترجمه و تألیف را بنام «عزالدین طاهر بن زنگی الفریودی» نموده است، از طرف دیگر بتصریح جوینی در جهانگشا ۲: ۲۵۶ نصب عزالدین طاهر بن زنگی مذکور از جانب امیر ارغون آقا (از امرای معروف مغول که در شهور سنه ۶۴۱ از جانب توراکینا خاتون مادر کیوک خان به حکومت بلاد غربی باصطلاح ورخین عهده مغول ممالک ماوراءالنهر و خراسان و مازندران و عراق و موصل و آذربایجان و گرجستان و روم منصوب شد: جوینی ۲۴۳-۲۴۴) بنیابت خود در حکومت بلاد خراسان و مازندران در شهور سنه ۶۵۱ بوده است (جوینی ۲: ۲۵۶) و اگرچه جوینی نسبت «فریودی» را بر اسم او نیفزوده ولی اصلاً و ابداً از اتحاد اسم یعنی طاهر و لقب یعنی عزالدین و از اینک که چنانکه خواهیم دید وی با جوینی نسبتی داشته و گزیده صریحاً او را «جوینی» میخواند و فریود قصبۀ جوین

است از مجموع این قراین اصلاً و ابداً شکی باین نمی ماند که عزالدین طاهر فریومدی مذکور در دیباچه فرج بعد از شدت همان عزالدین طاهر جوینی است

و باز بتصریح هم در ربیع الاول سنه ۶۵۴ که هولاکو بطوس ورود نموده بود خواتین امیر ارغون و همین عزالدین طاهر او را ترغو داشتند (یعنی مهمانی مفصل دادند) و جشن کردند (جوینی ۳: ۱۰۴ و جامع التواریخ طبع کاترمر ۱۸۲) و باز بتصریح همو ۲: ۲۶۰ در رمضان سنه ۶۵۶ امیر ارغون «نیابت خویش در امور دیوانی و خاص بنخواجه عزالدین که چون نام، اخلاق او طاهر بود و کفایت و درایت او برخلاق طاهر تفویض کرد اتشاج تراب اکید و اشتباك مؤالات از ریا بعید از اسباب و اطناب در این باب مانع آمد» (جوینی ۲: ۲۶۰) که از این موضع برمیآید که این دفعه امیر ارغون نه فقط نیابت خراسان و مازندران بلکه نیابت عام خود را در جمیع مناصب باو تفویض نموده بوده است و نیز در همین موضع اخیر صریحاً و اضحاً معلوم میشود که مابین این عزالدین طاهر و خانواده جوینی يك نوع خویشی و قرابتی موجود بوده است (چنانکه از و صاف ص ۱۲۴ نیز صریحاً برمیآید که مابین پسر این عزالدین طاهر «صاحب اعظم و جیه الدین زنگی الفریومدی ابن الصاحب السعید عزالدین طاهر و شمس الدین جوینی صاحب دیوان نیز قرابت و مصاهرت بوده است).

باری پس واضح شد که ابتدای نصب این عزالدین طاهر [فریومدی] در حدود سنه ۶۵۱ بوده است و تا سنه ۶۵۶ نیز ما او را در همان منصب باقی می یابیم، بلکه بدرجات بالاتر ترقی کرده بوده و از این تاریخ ببعد دیگر معلوم نیست تا چه مدت دیگر وی بنیابت حکومت (یا وزارت) آن بلاد باقی بوده است ولی اگر بقول دولت شاه اعتماد کنیم که میگوید عزل او از وزارت خراسان در عهد هولاکو بوده است پس لابد عزل او از منصب مذکور قبل از سنه ۶۶۳ که سال وفات هولاکو بوده است بالضرورة، و عین عبارت دولت شاه اینست: [۱۵۷-۱۵۸] و چون دیباچه فرج بعد از شدت واضح است که عزالدین طاهر مذکور در حین تألیف کتاب در اوج مکانت منصب عالی خود هنوز باقی بوده و

«دستور اعظم و صاحب السیف و القلم و مالک رقاب الامم و راکب مراکب ترکیب مرکبات
جواهر البیان (؟) و راتب مرتبه ترتیب مرتبات مراتب الاحسان (؟)» بوده پس شکی نیست
(تکرار میکنم: اگر بقول دولت‌شاه که عزل او از وزارت در عهد هولاکو بوده اعتماد کنیم)
که تاریخ ترجمه و تألیف فرج بعد از شدت فارسی بتوسط حسین بن اسعد بن الحسین
الدهستانی المؤیدی محصور میشود مابین سنوات ۶۵۱-۶۶۳ .

رجوع فرمائید نیز به تلخیص جوامع الحکایات باهتمام محمد نظام الدین
حیدر آبادی ص ۱۸ - ۱۹ . ولی باید مسطورات این هندی را (مثل مسطورات غالب
جوانان هندی که من دیده‌ام) با نهایت نهایت نهایت احتیاط تلقی نمود؛ چه رسم غالب
اینست که جاهای خالی تاریخ را که هیچکس از متقدمین یا مستشرقین مثل ریو و غیره
نتوانسته‌اند پر کنند آنها بخيال شهرت جوئی و نام‌طلبی عالم‌آمداً و بطور تدلیس و تقلب
از خیالات و فرضیات و اجتهاد خود پر کرده بدون اینکه بگویند که این مطالب نتیجه
اجتهاد آنهاست، بلکه صریحاً و واضحاً چنین وانمود میکنند که تصریحات مورخین متقدم
است. و شخص پس از چند روز تفتیش و نهایت تفحص و جستجو در جمیع کتب تواریخ
معمولی و دیدن اینکه اصلاً و ابداً و بوجه من الوجوه چنین مطلب در هیچ جا مذکور
نیست کم‌کم ملتفت این میشود که اینها تقلب و باصطلاح اهل حدیث «تدلیس» کرده‌اند
(بمعنی مصطلاح این کلمه، یعنی بواسطه سکوت از ذکر ماخذ یا اسقاط تعمدی بعضی از
.....^(۱) وانمود کند که فلان حدیث مستقیماً مروی از فلان شیخ است در صورتیکه
راوی عصر آن شیخ را درک نکرده است یا او را در مده العمر خود ملاقات نکرده است).
باین مناسبت یعنی بمناسبت این فریومدیان بنی زنگی وزراء خراسان عرض میکنم که
پسر این عزالدین طاهر وجیه‌الدین زنگی فریومدی نیز از اعظام اعیان و وزراء خراسان
بوده است در دولت مغول و در سنه ۶۸۲ ارغون خان بن اباقا او را مبلغ پانصد تومان
زر (پنج میلیون) جریمه کرد (وصاف ص ۱۲۱ که وی را «صاحب اعظم وجیه‌الدین

۱- جای این چند نقطه خوانده نشد . (۱.۱).